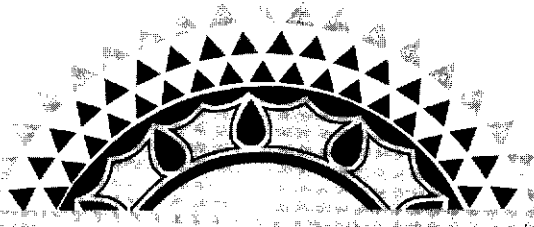




مصاحبه با رواق

# تصویر سازی سیاسی اسلام

ترجمه: ملکان



مؤسسه مطالعات بین‌المللی دانشگاه برکلی، در سال ۲۰۰۲، گفت‌وگویی تلویزیونی (از سلسله برنامه‌های "گفت‌وگو با تاریخ") با "الیویه روآ" (Roy Olivier) (۱۹۴۹)، پژوهشگر مرکز ملی پژوهش‌های علمی در پاریس، تحت عنوان "تحلیل سیاسی اسلام" (Political Imagination of Islam) انجام داده است. روآ نویسنده و پژوهشگر فرانسوی از جمله صاحب‌نظرانی است که تحقیقات و نوشته‌های او در باب تاریخ معاصر و تحولات سیاسی - اجتماعی جهان اسلام به ویژه مسائل افغانستان همواره محل توجه بوده و برخی از آثار او به زبانهای گوناگون ترجمه شده است. وی در این گفت‌وگو ضمن بیان تجربه‌های شخصی اش در شناخت اسلام به سیر تحقق اسلام سیاسی و چگونگی ارتباط آن با دوران مدرن می‌پردازد و با نقد تلقی نادرست غرب از اسلام، به مسلمانان نیز هشدار می‌دهد؛ نخواهید که به عنوان یک گروه فرهنگی به رسمیت شناخته شوید، زیرا بعد جهانشمول اسلام به منزله یک دین را از دست خواهید داد.

به هر تقدیر، روآ معتقد است، اینکه تجدد در واقعیت اعمال و رفتار اسلام گرایان مشاهده نمی‌شود، دلیل بر شکست اسلام‌گرایی در پذیرفتن تجدد نیست. اساساً تجدد در کشورهای مسلمان در فضای خارج از فضای اسلام صورت می‌گیرد و چون اسلام‌گرایان، با روش خود به گونه‌ای به روند مذهب‌شدنی شدن کمک می‌کنند، وجود آنها منجر به دیدن واقعیت جهان می‌شود.

از روآ کتاب "تجربه اسلام سیاسی" که از جهانی‌ترین و مهمترین اثر وی نیز محسوب می‌شود، به فارسی ترجمه شده است. روآ در ۱۹۴۹ در لاروشیل فرانسه متولد شد. تحصیلات دانشگاهی اش را در این شهر به پایان رساند. ورشته اش فلسفه بود. اولین سفرش در سال ۱۹۶۹ به افغانستان او را به وادی جهان اسلام کشاند. حوادث دهه ۶۰ میلادی از جمله اموری است که بر بافت ذهنی او تأثیر داشت.

**می‌شود که موجب می‌گردد نتیجه مورد نظر امکان ناپذیر شود؟ آیا این مسأله به خوددین و مفاهیم عمده آن برمی‌گردد؟**

- نه فکر می‌کنم که اسلام با این خصوصیتی که دارد باعث چنین معضلی نشده باشد. مشکل قبل از هر چیز آن چیزی است که من آن را "اسلام خیالی" می‌نامم. بیایم یک جمله بسیار ساده را مورد بررسی قرار دهیم. در اسلام، میان دین و حکومت هیچ جدایی وجود ندارد. می‌توان دلایلی را هم برای این قضیه ذکر کرد. مسأله این نیست که آیا چنین چیزی در قرآن آمده است یا خیر؟ مسأله آن است که سایر اقوام و ملل دنیا چه استنباطی از این جمله یعنی جدایی دین و سیاست دارند؟ کارگزاران سیاسی با این عبارت چه برخوردی دارند؟ چگونه می‌توان این تعبیر را یک برنامه سیاسی به اجرا درآورد؟ واقعیت آن است که نظرات گوناگون و متعددی در این زمینه وجود دارد. این پروژه ایجاد یک نظام حکومتی اسلامی با استفاده از مفهوم نوین انقلاب نهادها، حقوق اساسی، ایدئولوژی و غیره مؤثر واقع نمی‌شود. نه به علت خود اسلام، بلکه کلاً بدان سبب که چیزی به اسم حکومت یا نظام دینی وجود ندارد. نظام‌هایی می‌توانند وجود داشته باشند که مذهب را به کار می‌برند. نظام‌هایی می‌توانند ایجاد شوند که مشروعیت مذهبی را مورد استفاده قرار دهند.

**- چرا وضع چنین است؟ چرا نمی‌تواند چنین نظام حاکم‌های وجود داشته باشد؟**

- زیرا در مورد هر دینی که بگوییم، اساس و جوهر آن ایمان و تقوی است. مذهب با مفاهیم اخلاقی خیر و شر و اینگونه مسائل سروکار دارند. اما نمی‌توان صرفاً بر مبنای مفاهیم اخلاقی بر یک جامعه حکومت کرد، مگر آنکه ما همگی قدیس باشیم. در واقع ما همگی در زمره

تحصیل کرده بودیم. آنها گلهی به زبانهای خارجی تکلم می‌کردند. اینها فی‌المثل، مثل احمدشاه مسعود از لحاظ فکری پیشرفته بودند. این عده به نام اسلام بیکار می‌کردند.

اما کم و بیش اصطلاحات و تعبیر مارکسیستی را در سخنانشان به کار می‌بردند و کلماتی همچون انقلاب، دولت ایدئولوژی و از این قبیل کلمات بر زبان می‌راندند. از این رو، این آمیختگی میان مارکسیسم مدرن، اگر بتوان چنین تعبیری به کار برد و این مرا مجنون می‌ساخت. از خود می‌پرسیدم که آنها تا کجا به هدف خود خواهند رسید، هدفی که در آن زمان عبارتند از روی کار آوردن یک نظام حکومتی اسلامی واقعی بود.

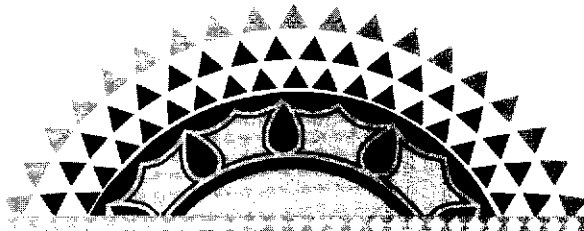
این افراد در همان خطی که علما قرار داشتند حرکت نمی‌کردند. علما معمولاً به این که چه کسی تصدی حکومتی را در دست دارد اهمیت چندانی نمی‌دهند. آنها فقط می‌خواهند که راه تعالی را بیمایند و شریعت اسلام را برای اعتلای جامعه پیاده کنند. اما دوستان جدید من در آن زمان، یعنی همان اسلام‌گرایان، نامی که من بر آنان نهادم، می‌خواستند یک کشور اسلامی ایجاد کنند و ایدئولوژی اسلامی را برای اسلامی کردن جامعه ما تئیس یک نظام اقتصاد اسلامی و اموری از این قبیل، به کار برند. از این رو، از یک لحاظ، این یک پروژه مدرن است. این یک دیدگاه نوین در مورد ماهیت یک جامعه و یک نظام حاکم است. من آنان را دنبال می‌کردم. سپس به ایران رفتم تا آنجا را نیز ببینم. قصد یا هدف من کشف این نکته بود که پروژه آنان تا چه اندازه ماندگار خواهد بود. آنان تا چه حد می‌توانستند یک حکومت اسلامی بوجود آورند؟

**چه چیز در خود اسلام وجود دارد ایجاد تضادهایی**

**تصویر سازی سیاسی از اسلام پژوهش در مورد اسلام**

**یکی از کتابهای مهم شما تجربه اسلام سیاسی نام دارد و این موضوع پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر برای ایالات متحده اهمیت بسیاری یافته است. امیدوارم شما بتوانید رشته مسأله مربوط به این تفسیر را برای ما شرح دهید. بهترین روش برای شناخت جریان‌های اندیشه اسلامی در جهان کنونی چیست؟**

- اسلام یک دین است و در حکم یک دین می‌تواند اشکال و قالب‌های سیاسی متعددی به خود بگیرد. اسلام می‌تواند خود را با بسیاری از فرهنگ‌ها و جوامع وفق دهد. اسلام با این لوصافی که دارد یک مسأله یا معضل نیست. بسیاری از مردم گمان می‌کنند که باید بدانند اسلام واقعاً چه می‌گوید اما هدف من این نیست. آنچه علاقه مرا برمی‌انگیزد آن است که مسلمانان اسلام را چگونه می‌بینند. اسلام در عمل راه اسلام در سخن و گفتار و خطابه و غیره را. اما گفتار و کردار درباره اسلام از سوی مردم به عنوان عوامل و محرران این دین، مهم است. فرقی نمی‌کند که این عوامل یا محرران اهل سیاست باشند یا اهل اندیشه و یا کسانی که آنها را در کوچه و خیابان می‌بینیم که تظاهرات می‌کنند یا روستاییانی که به نام اسلام قیام می‌کنند و چیزهایی از این قبیل. وقتی که من برای مطالعه به افغانستان رفتم، در واقع برای آن که کتابی در آنجا بنویسم درست پس از تجاوز شوروی به این کشور بود. ناگهان متوجه شدم که گهگاه روشنفکران جوان که امکان داشت در شرایط دیگری مارکسیست بشوند رهبری مجاهدین افغانستان را به عهده گرفته‌اند. این جوانان دانشجو بودند. آنان در یک نظام نوین آموزشی



اولیاء و قدیسین نیستیم. بنابراین اینجا مقایسه خوبی میان این نوع تخیل و مدینه فاضله کاملاً پاکیزه و مطهر بوجود می‌آید.

**- آن هم مدینه فاضله پیورترین امریکایی.**

- بله مدینه فاضله پیوریتینی امریکایی. نکته جالب توجه آن است که خاتمی رئیس‌جمهور ایران در مورد پیوریتن‌های (اصولگرایان) امریکایی همیشه با لحنی بسیار علاقمند سخن می‌گوید زیرا در واقع این همان تصویر خیال‌پردازی که می‌توان جمع‌های داشت که بر تقوای فرد فرد اعضای جامعه استوار باشد. اما شک نیست که دیر یا زود فساد به میان بازمی‌گردد. باید بگویم که عقل سلیم حکم می‌کند که انسان به نه‌لهایی نیاز داشته باشد که به وسیله آن نه‌لها چرخ جامعه به حرکت درآید. نمی‌توان بر تقوای قاضی یا تقوای مسئولان جامعه متکی بود. انسان مجبور است نهادهایی ایجاد کند. بنابراین

شناخته نشده است اما مسلم است که ما دارای یک اسلام غربی هستیم. این اسلام غربی از لحاظ فقهی و الهیاتی با اسلام شرقی تفاوتی ندارد. ما دو نوع اسلام نداریم. اما مسلمانان به شیوه‌های متفاوت اسلام را تجربه کرده و با دین خود زندگی می‌کنند. در کشورهای سنتی مسلمان، می‌توان سک مسلمان علای بود. زیرا هرکس دیگری که در آنجا حضور دارد مسلمان است. بنابراین، در چنین کشوری تو می‌توانی بدون هیچ مشکل و مانعی به راحتی روزه بگیری زیرا هرکس دیگری در آنجا روزه می‌گیرد. تو می‌توانی نماز بخوانی زیرا همه مردم آنجا نماز می‌خوانند. اما توهنگامی که به مغرب زمین می‌آیی، مجبور می‌شوی شیوه‌های تازه‌ای برای زیستن خود ابداع کنی یا دست‌کم هویت اسلامی خود را از نو مورد ارزیابی قرار دهی. روزه گرفتن چه معنایی دارد؟ نماز خواندن چه مفهومی دارد؟ دوری گزیدن از سایر مناهای و ادیان در

روحانی نبوده‌اند. حکمرانان سرزمینهای اسلامی همواره مردمی عامی و قشری بوده‌اند که قدرت را در دست می‌گرفتند. آنان پس از آن که به قدرت می‌رسیدند معمولاً چنین می‌گفتند: "ما یک جامعه مسلمان هستیم و شریعت نیز قانون نظام حاکم بر جامعه است" و این قانون به علما اجازه می‌داد که بگویند هیچ تفاوتی میان دین و سیاست در بین نیست. اما حالا، اسلام‌گرایان هرکجا که بخواهند یک نظام حکومتی بر مبنای اسلام روی کار آورند مجبور می‌شوند که در مورد ارتباط دیرینه میان اسلام و سیاست از نو بیندیشند و در طرز تفکر خود در این زمینه تجدید نظر کنند. آنها نمی‌توانند شیوه سلاطین و امرای قرون گذشته را در پیش گیرند، زیرا این شیوه دیرینه حکومت کردن با نظرات ایندولوژیک آن پدیده‌های که باید یک نظام حکومت اسلامی باشد انطباق ندارد. در یک کشور اسلامی رهبر یا زمامدار کشور باید یک مسلمان واقعی و بهترین فرد مسلمان در بین مسلمانان باشد. در اینجا ما دچار مشکلی می‌شویم. ما چگونه می‌توانیم کسی را تنها بر اساس معیارهای اسلامی روی کار آوریم؟

**اسلام و غرب**

- حال که ما این تصویر گسترده را پیش رو داریم، تأثیر غرب، به جز اشاعه مدرنیسم و وجود آوردن کسانیکه مایلند اعتراض کنند، لیکن در حقیقت محصول همان چیزی هستند که به آن اعتراض می‌کنند، چه بوده است؟ تأثیر غرب از چه قرار بوده است و آیا جنگ میان تمدنهای امری اجتناب ناپذیر خواهد بود؟

- این طور نیست و دلیل آن هم بسیار ساده است. تمدنهای بر مبنای جهانی دیگر چیزی ندارند که از آن متفرد باشند. شرق خصوصیت غربی یافته است و اسلام نیز اکنون در غرب حضور دارد بیشتر تروریست‌ها جوان سازمان تحت فرمان بن‌لادن (بیشتر آنان و نه همه آنها) در چه جایی از نو به منزله مسلمان تولد یافته‌اند؟ در غرب و نه در شرق. بسیاری از آنان متولد مشرق زمین هستند. برخی از آنان در غرب بدنیا آمده و در همان جا پرورش یافته‌اند. اما همه آنان در ماری، و در لندن در پاریس یا در نیوجرسی مجدداً به منزله مسلمان به دنیا آمده‌اند.

بنابراین، اکنون اسلام رادیکال چیزی نیست که از برخورد خاورمیانه با غرب سرریز باشد. این نوع اسلام ثمره اختلاط و امتزاج میان غرب و شرق است. جوامع خاورمیانه خلقت غربی یافته‌اند. این جوامع شهرنشین و متحد هستند دیگر مسأله وجود جوامع سنت‌گرا در بین نیست. ما دیگر با اقوام سنت‌گرا مسأله‌ای نداریم. ما با کسالتی مسأله داریم که غربی شده‌اند. اکنون در دست آنان، اسلام بطور قطع در غرب ریشه دوانده است. اکنون در اروپا حضور دارد. رژیم‌های گوناگون و پارلمان‌های گوناگون اروپا به این نکته ادعان داشته‌اند.

در ایالات متحده از آنجائیکه تعداد مسلمانان کمتر است و به سبب رویدادهای اخیر، اسلام هنوز کاملاً



چنین کاری به معنای آن است که دیر یا زود، منطق سیاسی بر اخلاق منهدمی و طرز تفکر دینی فائق می‌آید. - پس، مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیسمیون از یک نظر، یک فرمول سیاسی پدید می‌آورد که با مبنای دینی انطباق ندارد. آیا منظور شما نیز همین است؟

- باید بگویم که انسان مجبور است نظرات دینی جوامع را به شیوه‌ها و قالب‌های متفاوتی از نو فرمول‌بندی کند. نمی‌توان فقط گفت که میان سیاست و دین هیچ تفاوتی وجود ندارد. علت این امر آن است که یک حوزه سیاسی خودگردان وجود دارد که دیرباز به ایجاد یک حوزه خودگردان دینی منجر می‌شود. برای اسلام نیز در حال حاضر چنین چاشنی وجود آمده است و آن این است که چگونه می‌توان یک حوزه دینی خودگردان را در نظر مجسم کرد؟ چگونه می‌توان درباره جندسازی دین و سیاست به نظریه پردازی پرداخت و آن را پذیرفت؟

**- چرا این کار شدنی نیست؟**

- زیرا در تفکر سنتی اسلام، هیچ تفاوتی میان این دو وجود ندارد. در عمل، همواره یک تفاوت عینی وجود داشته است. حکمرانان سراسر تاریخ جهان اسلام هیچگاه



غرب به چه معناست؟ بنابراین تو در مغرب زمین اسلام را از نو بینانگاری می‌کنی و این کوشش تو منظور علای سازی ارتباط زندگی تو و زندگی سایر افراد جامعه است. - بنابراین حرف شما آن است که امکانات برای بقای اسلام در غرب یعنی فرصت‌هایی برای آن که اسلام بتواند در جوامع غربی راه باز کرده و جایگاهی برای خود بدست آورد باعث شده است که مغرب زمین مکانی بهتر از کشورهای مسلمان مشرق زمین برای بقا نشود و نمای اسلام باشد. این نکته مرا به طرح این پرسش وادار می‌کند: آیا بخشی از این معضل عبارت است از قصور ورزیدن جهان اسلام در برقرار کردن نظام‌های مدرن نوین اقتصادی که می‌تواند ایجاد شغل کند و فارغ التحصیلان را در یک اقتصاد مشغول‌شمر در جامعه جذب نماید؟

- در اینجا مجبوریم میان کشورهای عرب و کشورهای مسلمان تمایزی قائل شویم. ما باید آن چیزهایی را با یکدیگر مقایسه کنیم که قابل قیاس هستند. البته اگر ما مراکش و اسپانیا را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توانیم بگویم که در مراکش شغل برای مردم اندک است. اما اگر

فیلیپین و اندونزی را مقایسه کنیم می‌توانیم بگوئیم که انسان در اندونزی بهتر از فیلیپین زندگی می‌کند. بنابراین، عامل مورد نظر اسلام نیست، ما باید کشورهای را با یکدیگر مقایسه کنیم که مقایسه‌پذیر باشند.

اما این نیز صحیح است که ما کشورهای عرب را مورد بررسی قرار دهیم. در کشورهای عرب مسائلهای وجود دارد. این مسائله ربطی به اسلام ندارد بلکه به مذهب و هابیت ارتباط پیدا می‌کنند. اما نباید فراموش کنیم که کشورهای عرب در برخورد شمال و جنوب در خط مقدم جبهه به سر می‌برند. بسیاری از برخوردها، در واقع برخوردهای میان شمال و جنوب از کشورهای عرب ریشه می‌گیرند و در این کشورها تجسم و تبلور می‌یابند. برخوردی همچون درگیری میان اسرائیل و فلسطین.

اما حقیقت آن است که در بین بسیاری از مسلمانان در ارتباط با سیاست در کشورشان و در ارتباط با جریانان خاورمیانه ناامیدی و سرخوردگی وجود دارد. یک الجزیری که در فرانسه زندگی می‌کند یا کسی که در فرانسه به سر برده و از اعقاب الجزیری‌ها بوده و فرانسه را با لهجه الجزایری تکلم می‌کند، هنوز هم یک ناسیونالیست الجزایری محسوب می‌شود و علت آن این است که این خصوصیات الجزایری میراث گذشتگان است که به او رسیده است. خلاصه کلام، یک چنین شخصی در فرانسه تصدیق می‌کند که در حال حاضر زندگی در فرانسه بهتر از زندگی در الجزایر است.

در نتیجه، یک چنین عقده‌ای در شخص پدید می‌آید که گهگاه باعث می‌شود که انسان رویکردی شیروفرنیک در پیش گیرد و چنین بگوید: "من ترجیح می‌دهم در غرب زندگی کنم. من با اراده و به خواست خود خاورمیانه را ترک کردم تا به مغرب زمین بیایم، اما من نمی‌خواهم یک ناظر غربی بشوم و از دیدگاه یک غربی به امور بنگرم" بدین ترتیب هویت‌ها را نواخلق می‌شوند و چنین نیست که مهاجران هویت‌های خود را از کشورهای مبدأ همراه خود به کشورهای مقصد انتقال دهند.

می‌توان گفت که آنان دین خود را در غرب به صورت انفرادی متجلی می‌سازند. آنها از دیانت و رستگاری فردی دم می‌زنند. آنها از ارزش‌های قومی و اخلاقی سخن می‌گویند زیرا دین در غرب (نه فقط دین اسلام، بلکه هر نوع ایمان مذهبی و دینی در آنجا) از سوی محیط اجتماعی ناپید و حمایت نمی‌شود. لاقال در اروپا چنین است. من می‌دانم که در ایالت متحده مردم با سهولت بیشتری به کلیسا می‌روند. اما در اروپا چنین نیست. اروپای غربی مکانی است سکولاریزه شده و غیر دین محور. حضور در کلیسا در هر کشوری از جانب ۱۰٪ افراد جامعه صورت می‌پذیرد. مسلمانان در حال تجربه کردن یک تحول تدریجی هستند تحولی که کاتولیک‌ها نیز آن را تجربه می‌کنند. این تحول از مرحله یک دین مسلط بر جامعه آغاز شده و به یک جامعه خاص ختم می‌شود، یعنی

یک اقلیت مذهبی در نهایت آن دین مسلط را به خود محدود و منحصر می‌سازند و چنین جامعه‌ای مجبور می‌شود که خود را واقعا یک اقلیت بیندازد و ارزش‌های خود را در مقایسه با محیط پیرامونی غیردین محور خود مشخص کند.

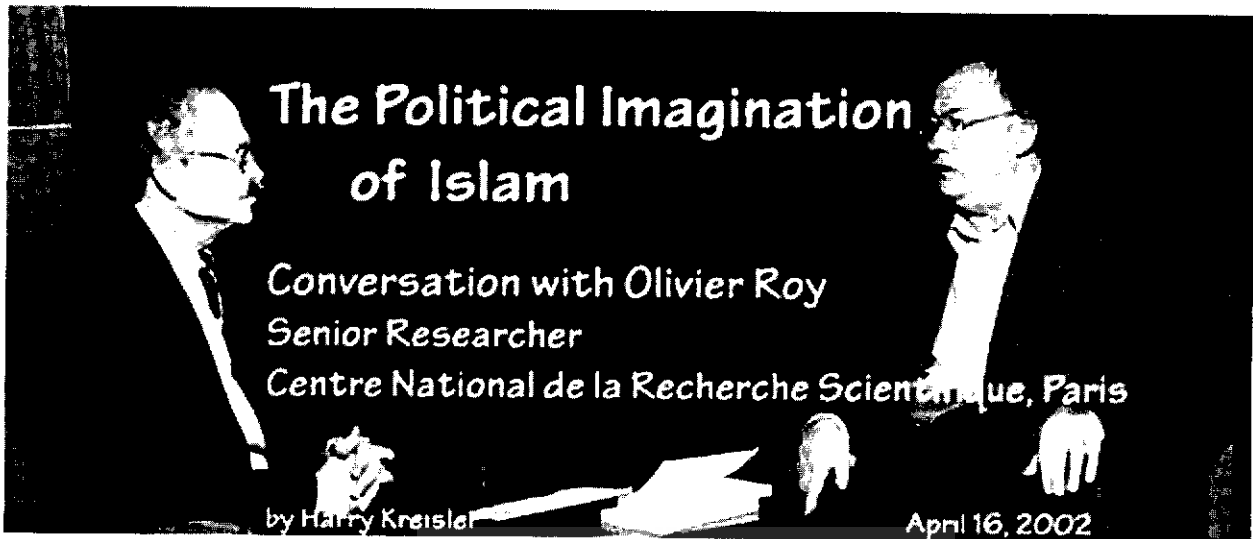
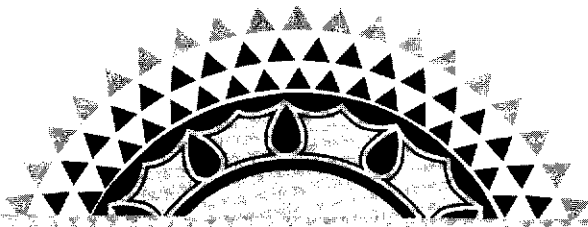
از این نظر گهگاه میان کاتولیک‌های محافظه‌کار و مسلمانان محافظه‌کار وجوه اشتراکی پدید می‌آید که پیش از وجوه اشتراک میان کاتولیک‌های محافظه‌کار و اروپایی‌های رویگردان از دین است.

**- شما در کتاب‌هایتان برای این که غرب چگونه باید سیاستی در قبال جهان اسلام برای خود تدوین کند، چه پیشنهادی دارید؟**

- من در مورد پیشنهاد برای آن که چه سیاست‌هایی باید یا نباید در پیش گرفته شود بسیار محتاطم زیرا اول از همه، مسأله موقعیت زمانی در بین است. اگر به دولتی، نوعی خط‌مشی را پیشنهاد کنید آن دولت برای دو یا چهار سال آینده خود به نوعی چارماندیشی دست خواهد زد. لیکن اینجا ما اغلب اوقات با مسائل کلی و عام سروکار داریم بنابراین، نمی‌توان سیاستی در پیش گرفت تا مثلاً قبل از فرارسیدن زمان انتخابات بعدی ریاست جمهوری، اسلام در جامعه غرب جذب شود. بنابراین، نظر من آن است که نباید توجه خود را روی اسلام متمرکز کنیم و افراد را در کانون توجه قرار دهیم. ما مجبور نیستیم روی ارزش‌های خود معامله کنیم و برای سازش با طرف مقابل از برخی از ارزش‌های خود عقب‌نشینی کنیم. ما مجبوریم هماهنگ و منسجم و با پای‌بند بودن کامل به ارزش‌هایمان رفتار کنیم. قوانین، آن هم همه قوانین، باید اجرا شوند و هیچ تبعیضی نیز در بین نباشد. در اروپا راجع به مساجد بحث و جدل می‌شود، اما این یک بحث و جدل حقوقی نیست زیرا به مسجد رفتن و عبادت کردن در آنجا کاری حقوقی و قانونی است. مشکل اینجاست که تشریفات اداری را بگنجانیم و یک شهردار محلی را متقاعد کنیم که برای ساختن فلان مسجد مشکل ایجاد نکند. بنابراین، مسأله تغییر دادن نظام حقوقی و قانونی برای آن که یک ماده قانونی نیز جهت حل مشکلات اسلام وضع و تصویب شود در بین نیست. مشکل آن است که ما با مسلمانان همان‌گونه رفتار کنیم که با کاتولیک‌ها و هر فرقه مذهبی دیگری، اعم از یهودی یا پروتستان رفتار می‌کنیم.

### اسلام‌گرایان

- در کشور ما، دست‌کم در ضمیر عامه مردم، استنباط نادرستی وجود دارد، حاکی از آن که کلید شناخت مردمی که به این جنبش‌های اعتراض‌آمیز می‌پیوندند نسبت‌گرایانی هستند که می‌کوشند یک دین محافظه‌کارانه را بر جوامع در حال تجدید تحمیل کنند. این یک استنباط غلط است. لطفاً برایمان شرح بدهید که این افرادی که به جنبش‌های مورد بحث ملحق



### می‌شوند چه کسانی هستند؟

- مثلا اگر جنبش اسلامی دهه ۷۰ و دهه ۸۰ از قبیل جنبش اخوان المسلمین مصر، رفاه‌ترکیه و انقلاب اسلامی ایران را در نظر بگیریم می‌بینیم که کارگزاران این جنبش‌ها افرادی جوان، شهرنشین و تحصیل کرده هستند و نیز کسانی هستند که در نظام نوین آموزش و پرورش غربی تحصیل کرده‌اند. در افغانستان نیز همین امر مصداق داشته است. در آسیای مرکزی شوروی سابق نیز همین قضیه مصداق داشت. در ترکیه مصر و مراکش نیز وضع به همین منوال بود. سنت‌گرایان در برابر رژیم قدعلم نمی‌کنند. چنین حالتی هنوز هم در عمل مصداق دارد: اکثریت سنت‌گرایان از انواع و اقسام رژیم‌هایی که روی کار باشند جانبداری می‌کنند. زیرا سنت‌گرا هستند. آنها در عین حال محافظه‌کار نیز به شمار می‌روند. این افراد انقلابی نیز نیستند. آنچه آنها می‌خواهند حاکمیت شرع بر جامعه است آنها می‌خواهند اسلام اعتلا یابد و مورد حمایت حکومت وقت قرار گیرد و اما آنها در راه سقوط رژیم‌ها مبارزه نمی‌کنند.

**اما اکنون اعتراضی به ویژه از جانب رادیکال‌ها علیه تجدد و علیه فرآورده‌های مصرفی عصر جهانی شدن به عمل آمده است. چرا چنین است و این چه چیزی است که آنان می‌گویند به آن دست یابند؟**

- به گمان من، اکثر اسلام‌گرایان، وارثان جنبش‌های نوین رهایی‌بخش بوده و هستند. آنها ضد امپریالیست محسوب می‌شوند. این نکته فی‌المثل در ایران واضح و بدیهی است. در آنجا همه بحث‌ها و جدل‌ها حول این محور تور می‌زند که اقتصاد بر ملاحظات اسلامی استوار نیست، بلکه بر اندیشه نوین ایجاد یک اقتصاد ملی غلبه‌یافته متکی است. از این رو، آنها اقتصاد رایج در دهه ۶۰ را مورد استفاده قرار داده‌اند. آنها برای بحث درباره‌ی بهای نفت یا بحث در مورد این که آیا سزاوار است که ما

صنایع نفت را ملی کنیم یا به بخش خصوصی بسپاریم، به سراغ قرآن نمی‌روند. نه، آنها بر مبنای بحث‌ها و گفت‌وگوهای دهه ۶۰ و دهه ۷۰ راجع به دولتی کردن نهادها، خصوصی‌سازی، قطع ارتباط با امپریالیسم خودکفا بودن در مقایسه با قدرت طراز اول اقتصادی جهان (یعنی آمریکا) می‌اندیشند. از این حیث اسلام‌گرایان را می‌توان ملتن و متجدد پنداشت.

**- جایی در کتابتان نوشته‌اید که "اسلام‌گرایان می‌گویند غرور و شرف را به فرد بازگردانند و نوعی احساس بزرگی و منزلت را در مقابل خفت و خواری در وجود فرد احیاء کنند" درباره این پدیده‌ها توضیح بدهید.**

- این مسأله برای همه کس وجود دارد و فقط مختص به اسلام‌گرایان نیست. در عصر جهانی شدن، این احساس در مردم بوجود آمده است که دارند هویت خود را از دست می‌دهند؛ دارند غرب‌زده می‌شوند و هیچ امکان تأثیرگذاری روی تصمیم‌گیری‌های عظیم در حوزه اقتصاد وجود ندارد. از این رو، این احساس از خودیگانگی رواج بسیار یافته است. اسلام‌گرایان و سایر بنیادگرایان پاسخی برای این سوال در آستین دارند. پاسخ آنان این است: بله ما می‌توانیم تجدد را با هویت اسلامی درهم بیامیزیم. ما می‌توانیم مدرنیزاسیون را اسلامی کنیم. ما می‌توانیم مهندسان سربلند اسلام باشیم و نیز می‌توانیم به داشتن حکمرانان اسلام‌گرا در یک کشور مستقل افتخار کنیم. از این حیث بله، آنها بر نقطه بسیار حساس انگشت می‌گذارند.

**- اگر جنبش‌های اسلامی را با سایر گروه‌های معترض در سراسر جهان مقایسه کنیم، آیا مشاهده می‌کنیم که اسلام معضلی خاص خود به وجود آورده است؟ آیا اسلام برای کسانی که سعی دارند هویت خود را به اثبات برسانند و این مسیر به اسلام می‌گروند مشکلات خاصی بوجود می‌آورد؟**

- بله، این مسأله مهمی است. از یک لحاظ، به کار

بردن یک دین سنتی جهت ایجاد یک هویت جدید تنها به اسلام ارتباط ندارد. مثلا ما می‌توانیم در هند همین کاربرد دین و بازسازی هندوئیسم را نزد حزب "بهارتیا جاناتا" که مفهوم آن حزب شهروندان هند است مشاهده کنیم. اما، بله همین‌طور است. جنبش اسلام‌گرایان در کشورهای مسلمان بطور اخص تکان‌دهنده و توجه برانگیز است. چرا؟ اول از همه، من گمان می‌کنم که اسلام برای تقسیم‌بندی مردم جامعه بر گروه‌های متفاوت شاخصی ارائه می‌دهد که وجه اشتراک جنبش اسلامی با سایر جنبش‌هاست. یک فرد روشنفکر جوان، متجدد و تحصیل کرده غرب می‌تواند با یک روستایی بی‌سواد به کمک اصطلاحات و تعابیر رایج در اسلام سخن بگوید و نکات موردنظر خود را به او تفهیم کند. دوم آن که اسلام یک ایدئولوژی جهانشمول ارائه می‌دهد که در هندوئیسم، شینتوئیسم و هر مذهب دیگری که فکرش را بکنی وجود ندارد. اسلام یک دین جهانشمول و دارای سنت مبارزه است. جنگ و پیکار در اسلام لزوماً ناشی از کینه‌جویی و خونخواهی و امثال آن نیست، در تاریخ اسلام فتوحاتی ثبت شده است و اسلام با حسرت از این که: ما هویت خود را از دست داده و سرزمین‌هایمان را نیز از کف داده‌ایم به بقای خود ادامه می‌دهد. به همین جهت اسلام استدلال می‌کند که اکنون ما می‌توانیم جبران مافات کنیم و برای این کار باید از الگوی رفتار اسلامی عصر پیامبر پیروی کنیم. در آن زمان اسلام یک دین جهانی در حال گسترش بود. این بعدی از فراملی‌گرایی و جهانشمول‌اندیشی است که بعضا شاهد آن هستیم و گاه تند و افراطی نیز می‌شود.

**- اما مقطعی وجود دارد که بعد مورد نظر در آن موثر واقع نمی‌شود. آیا علت این امر عطف توجه اسلام به تشویق کردن افراد در راستای رویگرداندن از دین خود گرویدن به اسلام و نیل فرد به مرحله رستگاری**

## خویش است؟

- این بعد در مسیحیت نیز وجود دارد. مفهوم امت که همان جامعهٔ مسلمین است، عامل مهمی برای بسیج کردن سیاسی افراد آن جامعه محسوب می‌شود. این مفهوم امت امتیاز دیگری نیز دارد و آن بخشیدن هویتی قومی، طایفه‌ای و ملی است. در خاورمیانه که گهگاهی به دست قدرت‌های استعمارگر تقسیم شده و به کشورهای ساختگی و مصنوعی تقسیم شده است، پان‌اسلامیسم نیز شیوه‌ای برای بازگشت به دوران قبل از عصر استعمار است. با این وجود، فکر می‌کنم که بیشتر مفاهیم و شعارهایی که اسلام‌گرایی عرضه داشته از بازگشت به اسلام‌گرایی سنتی حکایت نمی‌کنند، بلکه پاسخی به استعمار غرب و تجاوز آنان به حریم اسلام هستند. این یک هویت رو به عقب است.

**- در ضمن، این هویتی است که هنگام رودررو قرار گرفتن با قدرت کشورهای کنونی منطقه موفق نبوده است. ما با گذشت زمان متوجه می‌شویم که این نوع نهضت‌ها در دگرگون ساختن نظام‌های حاکمه کنونی در جهان اسلام موفقیتی حاصل نکرده‌اند. آیا این حرف دست است؟**

- بله. پارادوکس اسلام‌گرایی آن است که این جنبش‌ها بدست همان نظام حاکم‌های که نهضت‌های مزبور قصد غلبه کردن بر آن را دارند شکل گرفته‌اند نه برعکس. در آغاز اسلام‌گرایان تنها می‌خواستند نظام حاکم را تحت کنترل خود درآورند و یک نظام اسلامی ایجاد کنند. سیطره یافتن بر نظام حاکم لزوماً به معنای توسل به خشونت نیست. امکان داشت از طریق ایجاد روابط با آن نظام بتوان آن را تحت تاثیر قرار داده و به زانو آورد. اما نظامی که این جنبش‌ها را رو در روی آن قرار می‌گرفتند یک نظام حکومتی کامل بود، نظام‌هایی همچون نظام حاکم بر مصر، نظام حاکم بر لبنان، نظام حاکم بر ایران و نظائر آن. بنابراین، دیری نمی‌گذشت که اسلام‌گرایان تحت نفوذ و سیطرهٔ دستاورد سیاسی کشورهاشان قرار می‌گرفتند و ذهنیت آنان بیش از آن که اسلام‌گرایانه باشد ملی‌گرایانه می‌شد. ظرف تنها چند ماه پس از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی در ایران، این انقلاب بیشتر حالت ملی‌گرایانه و حالت ضد امپریالیستی به خود گرفت و از حد یک انقلاب صرفاً اسلامی فراتر رفت. حزب رفاه در ترکیه بیشتر یک حزب ناسیونالیست ترکی است که برنامه کار آن حزب در داخل کشور برنامه اسلامی است و کمتر یک حزب انقلابی به شمار می‌رود. همین قضیه در مورد حسن ترابی در سوئدان نیز صدق می‌کند. این جنبش‌ها نتوانستند هم از چهارچوب نظام حکومتی و هم از محدودهٔ ملیت فراتر بروند.

**- بنابراین، دین یا جنبش اسلامی وقتی که رو در روی نظام حاکمه قرار می‌گیرد، تحت تاثیر واقع شده و [از نظر عاطفی] به اسارت آن درمی‌آید.**

- بله

**- در این بخش از جهان چه کسی قصد دارد نظام حکومتی را اداره کند؟ شما در کتابتان اظهار کرده‌اید که گروه‌هایی که قصد اداره کردن حکومت را دارند، گروه‌های دارای همبستگی هستند و اغلب اوقات سستی به شمار می‌روند که گراگرد یک طایفه خاص یا یک گروه قومی جمع شده‌اند؟**

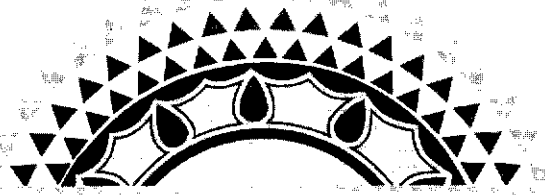
- بله. مخمضه‌ای که اکثر کشورهای خاورمیانه گرفتار آن شدند آن است که در واقع، تحت ظاهر نظام حکومتی مدرن، آنچه در کار است همان چیزی است که من اسمش را "عصبیت" نهاده‌ام که شبکه‌های همبستگی قومی و طایفه‌ای محسوب می‌شوند. یا این شبکه‌ها بر پیوندهای عشیره‌ای استوارند، مانند آنچه در عربستان سعودی می‌بینیم و یا بر یک اقلیت مذهبی خاص متکی هستند. نظیر آنچه در سوریه مشاهده می‌شود و یا شبکه‌هایی نظامی، مانند شبکه‌های الجزایر.

در هر صورت، این یک نظام حکومتی واقعی محسوب نمی‌شود بلکه تنها شیوه‌ای برای شبکه‌ای خاص از همبستگی جهت فعالیت به سود خویش است. بنابراین، در این گونه شرایط اسلام‌گرایان یک جایگزین ارائه می‌دهند و تا حدود معینی نیز در این راه کامیاب می‌شوند. اف‌آی‌اس در الجزایر موفق شد که در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱ به پیروزی برسد زیرا این سازمان در مبارزهٔ انتخاباتی خود علیه حاکمیت افراد متنفذ و ثروتمند به بیکار برخاسته بود. آنان گفته‌بودند: "ما نمایندهٔ کل جمعیت کشور هستیم."

همین قضیه در ایران نیز رخ داد. برای حزب‌الله لبنان هم که جمعیت شیعه را مخاطب قرار داده بود همین ماجرا به وقوع پیوست. اما اعضای حزب اله به شیعیان کشور خود گفتند: "تا این زمان رجال متنفذ زمینداران بزرگ و خاندان‌های ثروتمند نمایندهٔ شما در پارلمان بودند. اما اکنون خود شما مردم تصدی ادارهٔ امور را بدست گرفته‌اید. بنابراین، در اینجا مسلمان یک رویکرد پوپولیستی (توده‌ای) در بین است. احزاب اسلامی توانسته‌اند بخش‌هایی از جمعیت کشورهای خود را وارد عرصهٔ سیاسی کنند. بخش‌هایی از جمعیت که از دایرهٔ بازی سیاسی بیرون نگاه داشته شده بودند. از نظر من، این تحول دستاورد عظیم و مثبت جنبش اسلام‌گرایی در خاورمیانه دههٔ ۸۰ بوده است.

**- اما نظام حکومتی در نهایت می‌تواند بر اوضاع فائق آید، زیرا رژیم‌هایی که کنترل نظام را در دست دارند می‌توانند نمادهایی را سرلوحه کار خود قرار دهند و جامعه را ظاهر آن‌ها نو اسلامی کنند و قدرت عمل را از دست این نهضت‌ها بیرون بیاورند. آیا این طور نیست؟**

- کاملاً. این نکته در ایران کاملاً واضح است. اما در سایر نقاط، رژیم‌های حاکم یک برنامهٔ اسلامی ساز مجدد و محافظه‌کار را بطور ناگهانی به اجرا درآوردند تا از این



طریق سرعت و قدرتی را که حزب اسلام‌گرا بدست آورده بود تضعیف کنند. حزب اسلام‌گرا متوجه نمی‌شد که عامل مشروع و قانونی نمایندگی اسلام در عرصه سیاسی نیست. اعضای حزب بطور ناگهانی در اوایل دهه ۹۰ پی بردند که اسلام جنبشی به مراتب بیش از آنچه آنان انتظارش را داشتند به اشکال قالب‌های گوناگون درمی‌آید. به عنوان مثال، ترکیه را در نظر بگیریم. حزب رفاه در دهه ۷۰ شماری بسیار واضح داشت. این حزب در آن زمان می‌گفت که در ترکیه ۹۰٪ جمعیت کشور ادعا می‌کنند که افرادی مؤمن هستند و منام به مسجد می‌روند و ما تنها درصد آراء جمعیت کشور را اخذ کرده‌ایم بنابراین مسلمانان ترکیه اگر امتی منسجم و یکپارچه هستند، سزاوار آن است که به ما رأی بدهند و ما دست‌کم ۸۰٪ آراء ملت را بدست آوریم. از این رو آنان هرگز بیش از ۲۰٪ از آراء مردم را به دست نیاوردند. چرا؟ زیرا شبکه‌های مذهبی دیگر نیز وجود داشتند. مثلاً اخوان المسلمین، مک موندی، موجو. البته اینها احزاب سیاسی نبودند اما نفوذ سیاسی بسیار زیادی داشتند. مثلاً بخشی از گروه ناسیون بوندی می‌توانست سه میلیون رأی دهنده را به دادن رأی مثبت خود برانگیزد اما آنها معمولاً دست به زبوند می‌زدند و این آراء را در مقابل دریافت وجوهی به فروش می‌رسانند. آنان قصد نداشتند به حزب رفاه بپیوندند که بر ایجاد یک نظام حکومتی اسلامی پافشار می‌کرد. از این رو، اسلام‌گرایان که مایل بودند با همه مؤمنان مسلمان به صورت یک شبکه سیاسی ائتلاف کنند ناگهان پی بردند که انحصار کل اسلام سیاسی را در اختیار نمارند و متوجه شدند که اسلام دینی فراگیر است و هیچکس نمی‌تواند مدعی داشتن سلطه انحصاری بر اسلام سیاسی باشد.

### نواصول گرایان

- شما معتقدید که نتیجه نهایی این ماجرا عطف توجه بسیاری از این گروه‌های اسلام‌گرا به تقوا، و به شور و اشتیاق خلوص گرایانه در راستای نیل به رستگاری فردی است. آنان در عین حالیکه به این فرهنگ جهانی واکمن و ویدئو و امثال اینها واکنش منفی نشان می‌دهند، از فائق آمدن بر آن فرهنگ عاجزند، اما در عوض، هرگونه فرهنگ جایگزینی را که وجود خارجی داشته باشد ناپود می‌کنند. آن شور و التهاب خلوص گرایانه میان خانواده از یک طرف و حکومت از طرف دیگر نوعی حالت خستی شدگی و بی‌خاصیتی ایجاد می‌کند. نظر شما چیست؟

- دو مسأله در اینجا وجود دارد. مسأله اول تقوا در حکم تقوای سیاسی است. ما از زمان وقوع انقلاب فرانسه به بعد به این نکته پی برده‌ایم که تقوا هنگامی که زمام اداره امور را در دست گیرد، به ارباب و ایجاد وحشت ختم می‌شود آن هم به دلیلی ساده: هیچکس به حد کفایت با تقوا نیست. بنابراین انسان همیشه می‌کوشد شیطان را که وجود ما خانه کرده است بیرون براند و این تلاش به

ایجاد رعب و وحشت منتهی می‌شود. به این دلیل است که یک نظام سیاسی شایسته تنها بر مبنای نهادها می‌تواند به کار خود ادامه دهد و نه بر مبنای فضیلت و پرهیزکاری زمامدار کشور، فضیلتی که تنها یک پیش‌فرض بوده است و بس.

دومین مسأله آن است که ما با آداب و رسوم، فرهنگ و رفتار مردم یک جامعه از دیدگاه مردم‌شناختی چگونه رفتار می‌کنیم یعنی در مقابل شیوه زیستن مردم، رفتار، کارکردن، زناشویی و امثال آن چه واکنشی نشان می‌دهیم؟ اسلام‌گرایان هیچگاه عملاً نکوشیده اند جامعه خود را نابود کنند. به عنوان مثال، این مسأله درست در پایان به ثمر رسیدن انقلاب ایران، در آن کشور مطرح شد و آن این بود که: با فرهنگ دیرینه و سنتی پارسی و ایرانی چه باید بکنیم؟ مثلاً فردوسی، فردوسی شاعری اسلام‌گرا نیست. مفهوم این ماجرا آن است که اسلام‌گرایان وجود فرهنگ باستانی ایرانی، باقیمانده از دوران قبل از اسلام را تصدیق می‌کنند. آنان اذعان دارند به این که خودشان نیز ایرانی هستند و...

بنابراین، آنها اندیشه ایجاد یک نظام حکومتی از هر لحاظ اسلامی را کنار می‌گذارند. حالا بیاییم قضیه طالبان را بررسی کنیم. از نظر من، طالبان افغانستان اسلام‌گرا نیستند. ماهیت آنان بنان‌گونه است که من آنها را نواصول‌گرا می‌نامم. مسأله مربوط طالبان ایجاد یک کشور اسلامی نبوده است. آنها خواهان یک جامعه حقیقتاً اسلامی هستند. آنان لزوماً نمی‌پندارند که برای داشتن یک جامعه اسلامی باید نظام حاکم را تحت سلطه خود درآورد. آنها گمان می‌کنند که جامعه روزی اسلامی خواهد شد که هر فرد مسلمان همانند یک مسلمان حقیقی رفتار کند. از نظر طالبان و از نظر همه نواصول‌گرایان و وهابیون یک مسلمان حقیقی چه ماهیتی دارد؟ [از نظر آنان یک مسلمان حقیقی] کسی است که منحصر به اسلام و احکام و جزئیات گوناگون آن استناد کند و بس. او کسی است که به جز اسلام به هیچ چیز دیگر علاقه‌ای نداشته باشد. مسلمان حقیقی به معنای کسی است که از هیچ فرهنگی بر خوردار نباشد.

گروه طالبان علیه فرهنگ [و علیه همه مظاهر آن] آشکارا و کاملاً صریح و بی‌پرده می‌جنگیدند. آنان مجسمه‌های بوداییان را منهدم کردند. همه مردان را مکلف کردند محاسن داشته باشند و شکل و اندازه محاسن آنان درست شبیه یکدیگر باشد هر چیزی را که با فرهنگ در ارتباط باشد از جمجمه، سینما، آوازخواندن، موسیقی، رقص، کتابهای داستان (رمان) شعر و امثال آن را حرام اعلام کردند. همه این مظاهر فنون و از جمله داشتن پرندگان آوازخوان در داخل خانه و چیزهایی شبیه به آن، همگی حرام و ممنوع اعلام شدند زیرا از نظر آنان این مظاهر یا منفی بودند یا بی‌فایده. آنها به خیال خود خواستند

استدلال و برهان بسیار موجه و قاطعی جهت منهدم کردن مجسمه‌های بوداییان ارائه داده بودند. آنها می‌گفتند: "مجسمه‌های بودا، مذهبی هستند. ما در افغانستان بودایی نداریم و از این رو هیچکس نیازی به این مجسمه‌ها ندارد. پس بهتر است آنها را منهدم کنیم"

اما، در اینجا دیگر ما با اسلام‌گرایی سروکار نداریم. دیگر در اینجا با دومی که سعی دارند یک نظام حکومتی ایجاد کنند و یک جامعه واقعی را اداره کنند روبرو نیستیم. در این مقطع، ما با کسانی سروکار داریم که خواب آفرینش مجدد یک جامعه مسلمان جهانی را می‌بینند که از همه جوامع کنونی، از جمله جامعه مسلمان جهان نیز جدا و منفک شده باشد. به همین دلیل است که این نواصول‌گرایان در بین بسیاری از مسلمانان نسل دوم ساکن غرب تا حدودی جذابیت و محبوبیت دارند.

این مسلمانان نسل دوم (البته برخی از آنها و نه همه) خود را از یک فرهنگ اصیل متعلق به اجناد و نیاکان خود منفک و جا افتاده حس می‌کنند. آنها اهمیتی به این نمی‌دهند که فردی در روستایی در مراکش چگونه زندگی می‌کند. آنها تنها با فرهنگ مدرن غرب، خود را بسیار بیگانه حس می‌کنند و بس. آنها با پیوستن به یک جنبش نوبنیادگرایانه حس می‌کنند که در وطن خود هستند و هیچگونه احساس غربتی به آنها دست نمی‌دهد.

این جنبش به آنها چنین می‌گوید:

"به جامعه اهمیت نده برای هیچ نوع جامعه‌ای اهمیت قائل نشو. به فرهنگ نیز توجهی نداشته باش. به سیاست بی‌اعتنا باش. فقط سعی کن مسلمان شایسته‌ای باشی و جامعه حقیقی مسلمان را از نو ایجاد کنی"

آنها خواهند گفت که این می‌توان هویت من باشد.

**- بنابراین ناکامی پروژه سیاسی اسلام‌گرایانه به یک فانتزی و تصویر پردازی بر مبنای اسلام منجر می‌شود. همین طور است؟**

- این قضیه به دو چیز ختم می‌شود. اول از همه، برای خود اسلام‌گرایان، به علای شدن و پیش دستی شدن اسلام ختم می‌شود. این وضعیت به حالتی منجر می‌شود که آن را معادل اسلامی احزاب دموکرات مسیحی می‌نامند. همان‌گونه که در ترکیه دیدیم. مثلاً از نظر من، حزب به اصطلاح اسلامی ترکیه که حزب "ای‌سی‌تی" نام دارد و وارث و جانشین حزب رفاه است معادل ترکی دموکرات مسیحی‌هاست. حزبی که دموکراسی را می‌پذیرد و بسیار هوادار و بر ارزش‌های نماهای دینی تأکید می‌ورزد اما تنوع و تکرار را قبول دارد. لیکن این حالت در اکثر کشورهای مسلمان در حال جریان یافتن است. گرایش دوم نوبنیادگرایی است. کسانی که می‌گویند ما نمی‌خواهیم دموکرات مسیحی باشیم هوادار این گرایش هستند. آنها می‌گویند که ما نمی‌خواهیم تکثرگرایی را به رسمیت بشناسیم. ما هنوز فکر می‌کنیم که اسلام یگانه دین حقیقی است و به همین دلیل ما نمی‌توانیم سازشکاری در

مسائل فرهنگی یا سیاسی را بپذیریم. از این رو این افراد چاره‌ای ندارند جز آن که در نوعی جهان تخیلی در یک جامعه اسلام‌گرایانه زندگی کنند.

**- در حال حاضر، اسامه بن لادن والقاعده در این معادله چه جایگاهی دارند؟ مسلماً آنها در زمره نواصولگرایان نیستند، زیرا به نظر می‌رسد که آنان بیشتر توجه خود را بر اعمال قدرت خام و ناشیانه متمرکز کرده‌اند. آیا این درست است؟**

نه، از نظر من، بن لادن نماینده قشر شاخه رادیکال نوبنیادگرایی است که آنان را جهاد می‌نامند، یعنی کسانی که می‌گویند بر ما واجب است که جهاد کنیم. اسامه بن لادن، دلایلی مشخص، از نهضت‌های رهایی بخش ملی بشدت انتقاد کرده است. او از فلسطینی‌ها انتقاد کرده و گفته است: "ایجاد یک کشور فلسطینی چه فایده‌ای دارد؟ اگر شما یک کشور فلسطینی ایجاد کنید. این کشور هم مثل بسیاری از کشورهای دیگر خواهد بود. شما باید بکوشید امت را برای آرمان خود بسیج کنید، اما نه برای ایجاد یک کشور فلسطینی او با ایده یک کشور فلسطینی مخالف است. بن لادن مردی است که می‌خواهد همه سکته مسلمان جهان را علیه قدرت جهانی، یعنی ایالات متحده آمریکا متحد کند. او برای فلسطین اهمیتی قائل نیست. برای قاهره نیز اهمیتی قائل نیست. او توجهی به استانبول و... ندارد.

اگر کسی به جهانی که جهان مقدس بن لادن است و او به آن عشق می‌ورزد بنگرد می‌بیند که این جهان مقدس فلسطین نیست مصر نیست عربستان سعودی هم نیست. او اکنون در کجا به مشغول مبارزه است؟ در نیویورک، در بوسنی، در کوزوو، در چچستان، در آسیای میانه، در افغانستان، در کشمیر، در فلسطین یا در شرق افریقا؟ او در حاشیه خاورمیانه قرار دارد و به هیچوجه در مرکز خاورمیانه به سر نمی‌برد. بن لادن مردی است که به ارزش‌های جهانی معتقد است. او محصول و فرزند ارزش‌های جهانی است. او مرد دیوانه‌ای از اهالی خاورمیانه نیست که از بیابان برای جنگ با صلیبیون آمده باشد. نه، او رده‌گاه او جهان نوین است.

#### در سهایی که باید آموخت

**- برای دانش پژوهانی که این مصاحبه را می‌خوانند، چه توصیه‌هایی دارید. از جمع این که خود را چگونه برای آینده آماده کنند، چگونه در مورد جهان اسلام بپندیشند و...؟**

- باید بگویم که در مورد جهان اسلام نباید اندیشید، بلکه باید در مورد مسلمانان و درباره اشخاصی که وجودشان عینی و واقعی است و در جامعه زندگی می‌کنند. به تفکر پرداخته یعنی درباره کسانی که در مورد تاریخ احساس مشخص دارند و امکان دارد از یک مکان تا مکان دیگر از لحاظ اندیشه و رفتار تفاوت کنند حتی اگر با سایرین از

دین مشترکی برخوردار باشند این قضیه در مورد کاتولیک‌ها نیز صلیق می‌کند. نباید بر مبنای فرهنگ جوامع به تفکر پرداخت. ما نباید فرهنگ و دین را بکنیگر خلط کنیم. ادیان و مذاهب پدیده‌هایی فرهنگی هستند. ما اگر اسلام را تا حد یک فرهنگ پایین بیاوریم در آن صورت اسلام به منزله یک دین را نبوده کرده‌ایم. پیامی نیز وجود دارد که آن را باید به خود مسلمانان ابلاغ کرد: نخواهید که به عنوان یک گروه فرهنگی به رسمیت شناخته شوید زیرا بعد جهانشمول اسلام به منزله یک دین را از دست خواهید داد.

نتیجه‌گیری من آن است که باید در ارتباط با چند فرهنگی زیستن مواظب و محتاط باشیم، آن هم تا آنجا که چندفرهنگی بودن این پیش شرط را در خود داشته باشد که انسان از لحاظ فیزیکی دارای هویت‌های مشخصی است. هویت‌ها همیشه به منزله سنتی مورد تجربه قرار می‌گیرند. و دیگر آن که هویت‌های قومی و فردی نباید مخل آزادی عمل کنند. بنابراین، از نظر من، آنچه اهمیت بیشتری دارد آزادی فردی و حق مواجه شدن با تجربه‌های متفاوت و حق داشتن بینش خاص خود درباره هویت خویش است.

**- سفر اکتشافی شما سفری مجذوب کننده است. شما در دهه ۶۰ در پاریس بودید، همه چیز امکان پذیر به نظر می‌رسید. مدت دو سال مانوئیست بودید، اما بعداً به افغانستان رفتید و مساله اساساً تبدیل به این پرسش شد که: "اعتبار این پروژه سیاسی تا چه حد است پروژه این اسلام‌گرایانی که سعی دارند دست به یک انقلاب بزنند" درباره این که چه مهارت‌هایی ضروری است کسب شود تا بتوان این واقعیت‌های پیچیده اجتماعی و فرهنگی را درک کرد. (واقعیت‌هایی که نه‌اینجا بسیار متفاوت از آنچه ظاهر ا به نظر می‌رسد از کار در خواهند آمد.) چه درس‌های عبرتی می‌توان از این سفر اکتشافی شما آموخت؟**

- همانطور که گفتید این یک سفر اکتشافی بود. این سفر هم به معنای رفتن به کشورها و سرزمین‌های گوناگون و هم در حکم یک سیر و سلوک شخصی نوام یا تجربیات متعدد بود، یعنی سیر آفاق و سیر انفس. البته از تجربیاتی که دیگران اندوخته‌اند وام گرفت. معمولاً وقتی که چیزی را بدان گونه از دیگری وام می‌گیرد، بلترین قسمت آن نصیب می‌شود و آن بخش جزئی یک تجربه است. بنابراین پاسخ به این سوال آن است که، شما ناگزیری تنوع و گوناگونی‌های فردی را تجربه کنی، آن هم با تحقیق در یک سرزمین یا با سفر کردن و یا با خواندن کتاب و مقاله و یا دیدار با مردم. هر کس مسیر شخصی معینی را در این راه می‌پیماید.

**- با این نتیجه‌گیری، می‌خواهم از شما بخاطر آن که در سفر فکری خود سهیم کردی سپاسگذاری کنم. - من هم از شما بسیار متشکرم.**